

پژوهشنامه قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

No. 34, Spring & Summer 2024

شماره ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

صص ۲۷۸-۲۵۵ (مقاله پژوهشی)

واکاوی نظریه اصل معنایی واژگان در معجم مقاییس اللغة ابن فارس و مفردات قرآن راغب

سیدرضا مؤدب^۱، علی بدری^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۷/۲۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۸/۰۵)

چکیده

ابن فارس در معجم مقاییس اللغة و راغب اصفهانی در مفردات الفاظ القرآن، در فهم واژگان از نظریه «اصل معنایی» بهره جستند. این نظریه به صورت گسترده و جدی از سوی ابن فارس مطرح گردید. در این نظریه معنای استعمالی واژه، به عنوان گوهر معنایی، بن و یا همان اصل معنایی آن شناخته می‌شود به گونه‌ای که اصل معنایی با تطور و تغییر صیانت و هیئت واژه باقی می‌ماند. براساس نظریه ابن فارس، هر واژه می‌تواند دارای اصل‌های متعدد معنایی باشد و هر یک از اصول در فهم عمیق واژه تأثیر به‌سزایی دارند، اما این نظریه، نزد راغب اصفهانی بر این اساس استوار است که هر ریشه لغوی تنها دارای یک اصل معنایی و سایر معانی، به آن اصل بازمی‌گردند. این نوشتار با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی به نتایجی دست یافته که بهترین آنان را این‌گونه می‌توان برشمرد: نظریه اصل معنایی با نظریه اشتقاق متفاوت بوده و از نظر رتبه متأخر از آن است. ابن فارس در موارد فراوانی به اصل معنایی واحد قائل شده که به نظر در این موارد موفق به کشف رابطه معنایی بین واژگان مشتق از یک ماده گردیده، اما در بقیه موارد به دلیل عدم موفقیت در کشف رابطه معنایی جهت ارجاع به اصل واحد معنایی ناگزیر از ایجاد اصول معنایی شده است. در برخی از موارد دیدگاه راغب با ابن فارس در ارائه اصل معنایی واحد هماهنگ نیست و در برخی موارد ابن فارس در کشف اصل معنایی دقیق‌تر از راغب عمل کرده است. راغب برخلاف ابن فارس در صورت عدم کشف پیوند معنایی میان واژگان یک ماده به جای تأسیس و ایجاد اصل معنایی دیگر تنها به ذکر معنای آن واژه اکتفا کرده و در خصوص اصل معنایی آن یا ارجاع آن به اصل معنایی مذکور در آن ماده سکوت پیشه کرده است.

کلید واژه‌ها: اصل معنایی، معجم مقاییس اللغة، مفردات قرآن، راغب اصفهانی، ابن فارس.

moadab_r113@yahoo.com

alibadri13744@gmail.com

۱. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)؛

۲. دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران؛

۱- بیان مسأله

با توجه به جایگاه اصل معنایی در فهم واژگان قرآنی؛ برخی از لغویان به بررسی اصل معنایی واژگان عربی و به ویژه واژگان قرآنی پرداخته‌اند تا به فهم دقیق‌تری از آیات دست یابند. از این روی شناخت و بررسی مهم‌ترین منابع لغت که به این مهم پرداخته‌اند ضروری می‌نماید. در این میان ابن‌فارس و راغب اصفهانی از جمله شخصیت‌هایی لغوی متقدم هستند که تلاش‌های فراوانی جهت دستیابی به اصل معنایی واژگان قرآنی انجام داده‌اند. این مقاله درصدد است تا با پرسش‌هایی مهم در این زمینه پاسخ گوید که عبارت است از: مراد از اصل معنایی چیست؟ آیا هر ریشه‌ای لغوی دارای یک اصل معنایی است یا ممکن است یک ریشه لغوی دارای چندین اصل معنایی باشد؟ همچنین اصل معنایی چه جایگاهی در بررسی واژگان قرآنی دارد؟

۲- مقدمه

قاموس‌نویسان عرب به ویژه در قرن چهارم و پنجم، از ورود واژگان دخیل و غیر عربی، به حوزه زبان نگران بودند، تا جایی در مقدمه تحقیق معجم مقاییس اللغة در مورد ابن فارس گفته شده: «ابن افرس به التزام وی به بیان لغات و واژگان صحیح معروف است»^۱. (ابن فارس، ۲۸) لذا «مقاییس اللغة» ابن فارس، تلاشی با این رویکرد است. ابن فارس نیز با حفظ این حساسیت، با همان رویکرد به جمع‌آوری واژگان پرداخته است. او با شم زبانی که داشته، برخی از واژه‌های به ظاهر عربی را با رویکرد انتقادی «لیس له اصل عربی» کنار می‌گذارد. وی علاوه بر این حساسیت که ویژگی عمومی در بین قاموس‌نویسان عرب بوده است، ابتکاری بی‌سابقه در شرح واژگان در پیش گرفت، اسلوبی نو که نه قبل و نه بعد از وی، کسی آن را ادامه نداد. او برای هر واژه دو حرفی یا سه

۱. «فقد عارف ابن فارس بالتزامه إيراد الصحيح من اللغات».

حرفی، یک یا چند حوزه معنایی تعریف و تعیین و کدگذاری می‌کند، ابن فارس، هرچند به موضوع اشتقاق اشراف و توجه کامل داشت و بنای مقاییس اللغة از آن گرفته شده که از استادش ابن درید به ارث برده بود، اما او با این دسته‌بندی و کدگذاری منحصر به فردی که انجام داد، علاوه بر بحث اشتقاق، مسیر تازه‌ای در قاموس‌نویسی عربی پدید آورد. هر کس در متن معجم مقاییس اللغة دقت کند در می‌یابد که ابن فارس در بررسی مواد واژگان بسیار هوشمندانه عمل کرده و بر اساس تطور پیوند اصطلاحات با اصول اشتقاقی آن پیش رفته است. او در ابتدا، یک نقشه معنایی عام برای هر واژه تعریف و تعیین می‌کند و پس از آن، با ذکر آیات و اشعار و امثال مصداق‌های عینی و عملی برای آن حوزه یا حوزه‌های معنایی ترسیم می‌کند.

مفسران از نخستین روزهای نزول قرآن، نیازمند معنی لغات غریب قرآن بودند تا به مراد الهی نزدیک شوند و بتوانند تفسیر و یا کشف مراد الهی نمایند. به همین جهت کتابهای غریب القرآن یا مشکل القرآن و یا کتابهای اللغة مرتبط به قرآن تدوین شده که در بین آنها کتاب معجم مقاییس اللغة و مفردات قرآن همچون خورشیدی می‌درخشد.

مفردات راغب با فاصله ای نه چندان زیاد از تدوین کتاب معجم مقاییس اللغة ابن فارس تدوین شد و این دو در عصری نزدیک به هم می‌زیستند؛ چنانکه ابن فارس متوفای (۳۹۵ ق) است و راغب نیز در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است.^۱ آنچه در مقایسه این دو کتاب مهم است استفاده از عبارت اصل یا اطلاق و یا اصول متضاده است که محققان در برداشت معنای اصل و مبانی آنها جستجو نموده‌اند که کلمه اصل از نظر آنها چیست و چرا راغب در کتاب مفردات معتقد به اصل واحد در معنی همه لغات و ابن فارس در مقابل در بیش از صد مورد، معتقد به اطلاق و یا اصول هست و آیا تفاوت آنها در

۱. در سالمرگ راغب اختلاف وجود دارد و تا ۱۵ گونه بیان شده است که از سال ۳۹۶ ق تا ۵۶۵ ق گفته‌اند. با استناد به یکی از پژوهش‌های صورت گرفته توسط یکی از نویسندگان معاصر، وفات او تقریباً در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است و این تاریخ دارای شواهد علمی بیشتری است. نک: امیر احمدنژاد، بررسی روش تفسیری راغب اصفهانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴ ش، بخش اول.

مبانی اجتهادی کشف معنی لغت، سبب این اختلاف در معنی لغات شده است؟
ابن فارس از جمله مجتهدان لغوی است که معتقد است هر واژه می‌تواند دارای اصل‌های متعدّد معنایی باشد و هر کدام از اصول در فهم عمیق واژه‌ها تاثیر بگذارند؛ به نظر می‌رسد دیگر مجتهدان در لغت، به ویژه راغب اصفهانی نتوانسته‌اند چنین اعتقادی را بپذیرند و در درستی آن تردید نموده‌اند.

۲-۱. پیشینه پژوهش

تحقیقاتی چند در روش و مبانی ابن فارس در معجم مقاییس اللغة و راغب اصفهانی در مفردات قرآن صورت گرفته است؛ از جمله: ۱- «مقایس ابن فارس و اسس المعنی» اثر محمد رشاد الحمزوی، مجله مجمع اللغة العربیة. ۲- «ویژگی‌های کتاب المفردات راغب و بررسی روش‌های معنایی واژگان در آن» اثر مینا شمخی، مجله مفتاح. ۳- «الزیادة عند ابن فارس من خلال معجم مقاییس اللغة» اثر مهدی علی آل ملحان، مجله علوم اللغة. ۴- «جایگاه مفردات راغب در واژه‌پژوهی علامه طباطبایی در المیزان فی تفسیر القرآن» اثر محمدتقی دیاری، مجله پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن. ۵- «منهج احمد ابن فارس فی النقد اللغوی فی معجم مقاییس اللغة» اثر محمود عبدالله جفال، مجله اللغة العربیة الأردنی. ۶- «دیدگاه انتقادی علامه طباطبائی در لغت‌شناسی المفردات راغب؛ مورد مطالعه: سوره‌های مائده و انعام» اثر مجید صادقی مزیدی، مجله مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم. ۷- «مآخذ ابن فارس فی معجم مقاییس اللغة» اثر سیف‌الدین الفقراء، مجله اللغة العربیة الأردنی. ۸. «واکاوی نظریه اصل معنایی در معجم مقاییس اللغة ابن فارس و التحقیق فی کلمات القرآن مصطفوی (بررسی موردی برخی واژگان قرآنی)» اثر مصطفی عباسی مقدم و همکاران، مجله مطالعات ادبی متون اسلامی.

مقالات مذکور به بررسی ویژگی‌های کلی و روش ابن فارس در معجم مقاییس اللغة و راغب اصفهانی در مفردات قرآن پرداخته‌اند و با توجه به تتبع صورت گرفته به نظر می‌رسد اثر

مستقلی نظریه اصل معنایی را نزد ابن فارس و راغب اصفهانی را بررسی و تحلیل نکرده است.

۲-۲. چیستی اصل معنایی

کلمه اصل به معنای اساس، ریشه، پایه و زیر بنا در هر چیزی است و در اشیا به عنوان پایین نقطه آن چیز به کار برده می شود (فراهیدی، ۱۵۶/۷). لغت دانان معاصر معانی زیر را برای اصل بر شمرده اند: «بیخ، بن، بنیاد، پایه، پای، شالوده، تنه و اساس» (دهخدا، ۲۳۸۸/۲). «اصل» در اصلاح قوانین بنیان های استواری است که هر علم بر آن تکیه می زند به گونه ای که هیچ کس نتواند در موجودیت آن بنیان ها اختلاف کند و این بنیان ها میان همه صاحب نظران آن علم امری پذیرفته شده است (عک، ۳۰) و پایه، بستر و ساحت های یک علم اصل آن به حساب می آید (مودب، مفردات قوانین، ۲۸).

برخی از قرآن پژوهان در مورد «اصل» چنین نوشته اند: «معنایی که یک واژه در همه حالات و صیغه ها و مشتقات آن دارا بوده و در هنگام تطوّر، آن معنای اصلی را حفظ نماید، اصل معنایی یک لغت در زبان عربی است و یا به عبارتی دیگر: اصل معنایی همان، معنای حقیقی و مفهوم اصیلی است که در مبدأ اشتقاق وجود دارد و در تمامی صیغه های مشتق جاری می گردد. (طیب حسینی، ص ۵). به نظر می رسد «اصل»، بن معنایی و گوهر معنایی در اصطلاح مفردات پژوهان به یک معنا به کار رفته است.

۳- نظریه اصل معنایی در مقاییس اللغة ابن فارس

یکی از ویژگی های منحصر به فرد مقاییس اللغة، احصای حوزه یا حوزه هایی برای معنای هر واژه در ابتدای بحث است. این اسلوب در کتاب معجم مقاییس اللغة نشان از میزان تبحر نویسنده در جمع آوری واژگانی پراکنده و قرار دادن آنها در یک نظم منطقی است. این ویژگی، جایگاه مقاییس اللغة را به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ قاموس نویسی عربی ارتقا داده است، به طوری که می توان گفت، مقاییس اللغة فقط یک قاموس

واژگان نیست، بلکه یک کتاب ارزشمند در فقه اللغة قدیم عربی و زبان‌شناسی جدید است. در مقایسه اللغة به وفور به تبیین رابطه میان معنای اولیه واژه با معانی دومی، سومی، چهارمی پرداخته شده، و این در حالی است که این اسلوب در دیگر قاموس‌های عربی و از آن جمله در الصحاح به ندرت یافت می‌شود. در مقایسه مقایسه اللغة با دیگر قاموس‌ها، تفاوت‌های آنها بیشتر و بیشتر نمایان می‌شود تا جایی که می‌شود گفت: مقایسه اللغة یک کتاب جامع در فقه اللغة عربی قدیم است.

ابن فارس برای هر ماده، اصول معنایی آن را ذکر کند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند، این کار گرچه اجتهادی بوده و در بسیاری از موارد می‌توان بر او اشکالاتی وارد کرد، اما در نوع خود بی‌نظیر است و امروزه نیز کار او بسیار مورد نیاز است؛ چه این‌که او اولین کسی است که این کار را در این حجم وسیع انجام داده است. او برای هر واژه دو حرفی یا سه حرفی، یک یا چند حوزه معنایی در نظر گرفته است که در همه واژه‌های هم ریشه مشترک است و معنای واژه‌های مختلفی که از آن ریشه مشتق می‌شوند، بر پایه‌ی همین حوزه معنایی مشخص می‌گردد.

ابن فارس در مقدمه معجم مقاییس در مورد هدف، اهمیت و انگیزه خود از نگارش کتاب، چنین می‌گوید: «همانا زبان عربی مقیاس‌های صحیحی دارد و اصولی دارد که از آن فروعی سرچشمه می‌گیرد. افراد بسیاری در زمینه لغت و زبان عربی کتاب تألیف کرده‌اند، اما اصلی از آن اصول و معیاری از آن معیارها را بیان نکرده‌اند و آنچه که ما قصد آن را داریم، باب گرانقدری از علم است که جایگاهی والا دارد و ما در صدر هر فصل، اصلی که مسائلی از آن منشعب می‌شود را قرار دادیم تا جمله کوتاه و جامع و به صورت ساده با کمترین لفظ و نزدیکترین معنا بوده، شامل تفصیل باشد».^۱ (ابن فارس، ۳/۱)

ابن فارس برای هر واژه دو حرفی یا سه حرفی یک یا چند حوزه معنایی در نظر گرفته

۱. إِنَّ لِّلْغَةِ الْعَرَبِ مَقَائِيسَ صَحِيحَةً، وَأَصُولًا تَتَفَرَّعُ مِنْهَا فُرُوعٌ. وَ قَدْ أَلَّفَ النَّاسُ فِي جَوَامِعِ اللُّغَةِ مَا أَلْفَوْا، وَلَمْ يُعَرِّبُوا فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عَنْ مَقْيَاسٍ مِنْ تِلْكَ الْمَقْيَاسِ، وَلَا أَصْلَ مِنَ الْأَصُولِ. وَ الَّذِي أَوْمَأْنَا إِلَيْهِ بِأَبٍ مِنَ الْعِلْمِ جَلِيلٌ، وَ لَهُ خَطَرٌ عَظِيمٌ. وَ قَدْ صَدَّرْنَا كُلَّ فِصْلٍ بِأَصْلِهِ الَّذِي يَتَفَرَّعُ مِنْهُ مَسَائِلُهُ، حَتَّى تَكُونَ الْجُمْلَةُ الْمُوجِزَةُ شَامِلَةً لِلتَّفْصِيلِ.

است که در همه واژه‌های هم ریشه مشترک است و معنای واژه‌های مختلفی که از آن ریشه مشتق می‌شوند، بر پایه همین حوزه معنایی مشخص می‌گردد و گرچه این نظریه پیش از این در کتاب العین خلیل بن احمد فراهمی به گونه جابجایی حروف یک واژه مطرح شده است، اما ابن فارس نخستین کسی است که آن را به صورت یک نظریه مستقل مطرح کرد. مؤلف در این اثر کوشیده برای هر ماده اصول معنایی آن را ذکر کند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند و در هر ماده ده‌ها کلمه وجود دارد که هر کلمه را به صورت خاص تفسیر می‌کند.

ابن فارس «اصل» را در معنای لغوی پایه و اساس هر چیز دانسته اما در اصطلاح، آن را بن معنایی مشترک میان هیئتها و کاربردهای مختلف یک ماده لغوی در وضع و لحاظ واحد می‌داند. (ابن فارس، ۱۰۹/۱؛ عباسی مقدم و دیگران، ۸۱). به عبارت دیگر «اصل» در اصطلاح ابن فارس بر معنای موضوع له مواد اطلاق می‌شود که در کاربردها و گونه‌های مختلف یک ریشه وجود دارد. هر چند پیش از ابن فارس برخی از معجم‌نگاران نیز «اصل» را در این معنا به کار برده‌اند (جبل، ۱۲-۱۸)، اما در غالب موارد مقصود آنان از اصل ریشه لغوی است نه بن معنایی. مقصود از بن معنایی، آن معنایی است که معانی کاربردهای مختلف برگرفته از آن مشتق از آن باشد.

۳-۱. تبیین نظریه ابن فارس با مثال‌های قرآنی

اصل معنایی در قالب‌ها و هیئت‌های مختلف واژه وجود دارد. مقصود از هیئت، تغییرات صرفی واژه است که این تغییرات در تغییر نوع، مقدار، زمان و مکان واژه و به تبع تغییر معنای آن واژه مؤثر است. با توجه به اینکه رویکرد به اصل معنایی در فهم و دریافت کامل معنای واژه مؤثر است، نمونه‌هایی از مثال‌هایی قرآنی بر مبنای نظریه ابن فارس در ذیل تبیین شده است.

۳-۱-۱. واژه جنّ

ابن فارس در ماده «ج ن ن» می‌گوید: «الجیم و النون أصل واحد، و هو [السَّتْر] و التَّسْتَر» (ابن فارس، ۴۲۱/۱)؛ که جیم و نون مشدد بر یک گوهر معنایی دلالت دارد که آن پنهان کردن و پنهان شدن است و دیگر معانی که از سایر واژگان مشتق از این ماده حاصل می‌شود، به این اصل معنایی بازمی‌گردد. بدین ترتیب در واژگانی همچون «جَنّ»، «جَنَّة»، «جَنَّة»، «جَنَّة»، «جَنین»، «مِجَنّ»، «جَنان» و «جَنون» معنای پنهان شدن یا پنهان کردن نهفته است. گویا ابن فارس تلاش می‌کند میان واژگان هم ریشه پیوند ایجاد کند یا پیوندهای موجود را کشف نماید.

۳-۱-۲. واژه اکل

ابن فارس در معنای ماده «أ ک ل» می‌گوید: «الهمزة و الكاف و اللام بابٌ تكثر فُروعه، و الأصل كلمة واحدة، و معناها التَّنْقُص» (ابن فارس، ۱۲۲/۱)؛ در نظر ابن فارس هر چند این ماده فروع و اشتقاقات متعددی دارد که از جمله می‌توان به «أَكَلَة، أَكَلَة، أَكُول، أَكَل، مَأْكَل، مَوْكَل، أَكَل، أَكُولَة، أَكِيل، إِكَلَة، أَكَلَة، أَتَكَل، تَأْكَل، مَوْكِل، أَكَال، أَكَل و مَكَلَة» اشاره نمود (همان، ۱۲۲/۱-۱۲۵). اما با این وجود دارای یک اصل معنایی است و آن هم «کم شدن» است. به عنوان نمونه «أَكَل طعام» (آل عمران، ۴۹؛ المائدة، ۷۵) «أَكَل ربا» (البقره، ۲۷۵؛ آل عمران، ۱۳۰)، «أَكَل سحت» (المائدة، ۶۲)، «أَكَل نار» (البقره، ۱۷۴؛ آل عمران، ۱۸۳) و «أَكَل مال» (البقره، ۱۸۸؛ النساء، ۲) از جمله استعمالات قرآنی این واژه است که باتوجه به نظریه ابن فارس باید در همه این واژگان، اصل معنایی «کم شدن» لحاظ شده است.

۳-۱-۳. واژه حسب

در دو نمونه فوق ابن فارس بر اصل معنایی واحد تأکید داشت، اما در این نمونه به واژه‌ای پرداخته شده که در دیدگاه ابن فارس بیش از یک اصل معنایی دارد. ابن فارس

برخی از واژگان را دارای دو اصل معنایی دانسته و با تعبیر «أصلان»، برخی از واژگان را دارای سه اصل معنایی دانسته و با تعبیر «ثلاثة أصول» یا «أصول ثلاثة» و برخی از واژگان را دارای چهار اصل معنایی دانسته و با تعبیر «أربعة أصول» یا «أصول أربعة» از آن یاد می‌کند که نمونه ذیل از آن جمله است و در نهایت برخی از واژگان را دارای پنج اصل دانسته و با تعبیر «خمسة أصول» یا «أصول خمسة» از آن یاد می‌کند.

ابن فارس در ماده «ح س ب» می‌گوید: «الحاء و السين و الباء أصول أربعة: فالأول: العدّ... قال الله تعالى: الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ... والأصل الثاني: الكِفَايَةُ... والأصل الثالث: الحُسْبَانُ، و هي جمع حُسْبَانَةٍ، و هي الوِسَادَةُ الصَّغِيرَةُ... والأصل الرابع: الأَحْسَبُ الذی ابْيَضَّتْ جِلْدَتُهُ مِنْ دَاءٍ فَفَسَدَتْ شَعْرَتُهُ، كَأَنَّهُ أَبْرَصٌ...» (ابن فارس، ۵۹/۲-۶۱)؛ یعنی: «حسب» دارای چهار اصل معنایی است، اولی: شمارش، در قرآن کریم نیز تعبیر حُسبان (الرحمن، ۵) به این اصل معنایی بازمی‌گردد. دوم: کفایت، سوم: حُسبان به معنای بالش کوچک، چهارم: «أحسب» یعنی کسی که پوست او به علت بیماری سفید شده و موهای او از بین رفته و گویا به پیسی مبتلا شده است». ابن فارس برای این ماده چهار اصل معنایی ذکر می‌کند که دو مورد آن - یعنی معنای سوم و چهارم - مصداق انحصاری هستند و هر یک تنها یک کاربرد و یک مصداق بیشتر ندارند. اما در معنای اول و دوم دو بن معنایی در نظر گرفته شده که سایر معانی به این دو اصل باز می‌گردند. می‌توان گفت ابن فارس در این مورد به خصوص و در دیگر مواردی که بیش از یک اصل ذکر کرده نتوانسته بین معانی اصول یاد شده پیوند برقرار کند یا پیوندهای موجود را کشف کند، به همین دلیل آن واژه را دارای چند اصل معنایی پنداشته است. در این مورد شمارش و کفایت را دو اصل دانسته و حال آنکه کفایت نیز به اصل معنایی شمردن بازمی‌گردد؛ چرا که نهایت شمردن به کفایت ختم می‌شود.

۳-۲. رابطه اشتقاق کبیر و اصل معنایی

برخی از لغویان معاصر همچون نصّار بر این باورند که نظریه ابن فارس همان نظریه

اشتقاق کبیر است (نصار، ۷۸). در مقابل دیگر اهل لغت نظریه ابن فارس را متفاوت و مستقل از اشتقاق کبیر دانسته‌اند (جبل، ۱۹؛ حمزوی، ۱۲۴). برای بررسی دقیق‌تر و قضاوت بهتر در این مورد ابتدا انواع اشتقاق به اختصار بیان شده تا تفاوت اصل معنایی با اشتقاق کبیر روشن شود.

۳-۲-۱. انواع اشتقاق

اشتقاق به معنای صیغت و ساخت یک کلمه از یک یا چند کلمه دیگر با محافظت بر تناسب لفظی و معنایی میان آنها است (امین، ۱). از این‌روی برخی از واژگان در لفظ و معنا از دیگر واژگان وام گرفته‌اند که از آن در زبان عربی به «اللغة الاشتقاقية» یاد می‌شود (زیدی، ۳۱۳). ابن جنّی (م ۳۹۲ ق) در الخصائص اشتقاقی را مطرح کرده که گاه با عنوان اشتقاق کبیر و گاهی اشتقاق اکبر نام می‌برد (ابن جنّی، ۳۱۳) که البته به نظر می‌رسد مفهوم اشتقاق کبیر درست بوده و اشتقاق اکبر نوع دیگری از اشتقاق است. ابن جنّی اشتقاق کبیر را همان اصل معنایی دانسته حال آنکه بین آن دو تفاوت وجود دارد. برای تبیین این تفاوت ابتدا به تبیین مفهوم اشتقاق و انواع آن می‌پردازیم.

۳-۲-۱. اشتقاق صغیر

این نوع از اشتقاق همان اشتقاق صرفی است و هرگاه لفظ اشتقاق به صورت مطلق به‌کار برده شود به این نوع از اشتقاق انصراف دارد. در تعریف این اشتقاق گفته می‌شود: «عبارت است از ساخت و صیغت یک کلمه از یک کلمه دیگر که در معنای ماده و ترتیب حروف اصلی همسان و متفق بوده و واژه دوم با آنکه معنای اصلی را داراست اما به دلیل اختلاف در حروف یا شکل با واژه اول به دلیل اشتقاق، بر معنایی فزون‌تر نیز دلالت دارد، همچون غافل که از غَفَلَ و قَلِقَ که از قَلِقَ مشتق شده است (طلیمات، ۳۶ با اندکی تصرف).

۳-۲-۱-۲. اشتقاق کبیر

این اشتقاق که ابن جنی آن را اشتقاق اکبر نیز نامیده، توسط خود وی چنین تعریف شده است: «اشتقاق اکبر عبارت است از حمل معنایی واحد بر یک ماده ثلثی و جابه‌جایی‌های ششگانه آن به‌گونه‌ای که همه این ترکیب‌های ششگانه و تمام صیغ آن در معنای یکسان و واحد مشترک باشند. حال اگر یکی از این ترکیب‌ها یا صیغه‌های آن با معنای مقصود ارتباط چندانی نداشت، باید به‌گونه‌ای ماهرانه میان آن‌ها رابطه برقرار نمود» (ابن جنی، ۱۳۴).

در این تعریف که از سوی ابن جنی ارائه شده گویا در تلاش است اشتقاق کبیر مصطلح و اصل معنایی تلفیق کند، اما باید در نظر داشت که این دو، دو اصطلاح و مفهوم مجزا و مستقل از هم هستند. اشتقاق کبیر از قلب و جابه‌جایی صامت‌های یک کلمه ۳ حرفی یا ۴ حرفی به دست می‌آید که میان آنها معنای مشترکی وجود دارد، مثلاً «کلم - کمل - مکمل - ملک - لکم - لمک» که همه آن‌ها در یک مفهوم (قوت و شدت) شریک‌اند (ابن جنی، ۱۳۴).

اندیشه قلب در واژگان به خلیل ابن احمد فراهیدی بازمی‌گردد. وی کوشیده است تا واژگان زبان عربی را باتکیه بر همه شکل‌های احتمالی که از جابه‌جایی صامت‌ها به وجود می‌آید، گرد آورد کرده و مستعمل و غیرمستعمل آنها را از یکدیگر باز شناسد و کتاب العین او نیز بر اساس همین اندیشه تنظیم شده است.

نظریه ابن فارس نه تنها تلفیق اشتقاق کبیر و اصل معنایی نیست، بلکه مفهومی در عرض اشتقاق کبیر بوده و با آن متباین است؛ چرا که قلب لغوی و تغییر در ساختار لفظ چیزی غیر از بازگشت چند معنا به یک معنای اصلی پس از رخ دادن اشتقاق است. اشتقاق کبیر در پی کشف ارتباط معنایی میان ریشه‌های متعدد بدون در نظر گرفتن ترتیب میان آنها است که در حروف با هم مشترک باشند، حال آنکه نظریه ابن فارس در اصل معنایی از سویی در پی کشف ارتباط معنایی میان مفردات یک ماده لغوی است که در حروف اصلی و ترتیب حروف یکسان هستند و قلب لغوی در آن رخ نداده و از سویی درصدد پیدا کردن بن معنایی برای یک واژه است (مؤیدی، ۳۴). همچنین میان نظریه ابن فارس و اشتقاق

صغیر هیچ نوع سازگاری وجود ندارد، بلکه اشتقاق صغیر در رتبه، مقدم بر اصل معنایی است، به این معنا که اصل معنایی پس از توجه به اشتقاق صغیر و تغییرات صرفی واژگان متصور است.

۳-۲-۱-۳. اشتقاق اکبر

اشتقاق اکبر همان ابدال لغوی است. این نوع از اشتقاق به روابط معنایی واژگانی می‌پردازد که در آن‌ها ضمن حفظ ترتیب، یکی از صامت‌های سه‌گانه، به صامت قریب المخرج دیگری تغییر یافته باشد، مانند نعق - نهق، جذم - جذل. ابدال لغوی گاه با قلب نیز همراه است، مانند: اتحم - احتم - ادهم (کیا، ۴). اما پدیده ابدال را بیش‌تر یک پدیده صوتی و لهجی دانسته‌اند، تا اشتقاقی (سیوطی، ۴۶۰؛ بدیع، ۲۰۸). ابن جنی از ابدال لغوی بدون نام‌نهادن بر آن سخن گفته، و نمونه‌هایی از آن را ارائه کرده است (ابن جنی، ۱۴۵؛ سیوطی، ۴۶).

این نوع از اشتقاق نیز با نظریه اصل معنایی ابن فارس متفاوت است؛ چرا که در اشتقاق اکبر تبدیل حرف یک واژه در واژه مشابه رخ می‌دهد و تلاشی برای رهیافت به بن معنایی صورت نمی‌گیرد. وجود ارتباط معنایی بین واژگانی که در آن اشتقاق اکبر رخ داده، امری متأخر بر اصل اشتقاق اکبر بوده و کشف پیوندهای موجود میان واژگان هم ریشه که رویکرد اصل معنایی است پس از وقوع اصل اشتقاق اکبر رخ می‌دهد و با آن نسبت تباین دارد.

۴- نظریه اصل معنایی راغب اصفهانی در مفردات

با توجه به اینکه مبانی و پیش فرض‌های بنیادین یک دانشمند سبب می‌گردد تا بیش از هر چیز اصول و مبادی ابتدایی علم خود را دقیق، تنظیم نماید و این مهم تنها پس از پی‌ریزی صحیح و منظم مبانی آن علم حاصل می‌گردد، از این‌روی در اغلب رشته‌های علمی، بخش اعظم نیروی محقق صرف فراهم‌سازی مبانی می‌شود تا از این طریق درک درستی از آن دانش به‌دست آید (کوئن، ۱). از این‌روی بررسی مبانی و روش کتاب مفردات قرآن راغب جهت دستیابی به دیدگاه نگارنده در خصوص اصل معنایی ضرورت دارد.

مسلک راغب در مفردات که بر بنیاد موادّ اصلی کلمه سامان داده شده، چنین است که نخست ماده را با معنای حقیقی‌اش می‌آورد، آنگاه مشتقات آن را یاد می‌کند، سپس معنای مجازی را با تبیین علاقه حقیقت و مجاز عرضه می‌دارد (مودب، ۱۳۷۸ش، ۱۱)

راغب در مفردات قرآن روش‌های گوناگونی را برای تبیین معانی واژگان قرآنی به کار برده است. به نظر می‌رسد روش قرآن به قرآن در تبیین واژگان قرآنی یکی از مهمترین روش‌های راغب در مفردات است. وی در بسیاری از موارد از تعریف به اضداد بهره می‌گیرد. به عنوان چند نمونه وی در تبیین معنای واژه «أَمَّ» آن را در مقابل «أَب» قرار می‌دهد (راغب، ۸۵)، «جَن» را در مقابل «إِنْس» (همان، ۲۰۴)، «خَرَج» در مقابل «دَخَلَ» (همان، ۲۷۸) و «خَفِيف» را در مقابل «ثَقِيل» معنا می‌کند (همان، ۲۸۸). همچنین بهره‌گیری از کلمات مترادف با واژه مورد نظر، استناد فراوان به لغویان متقدم همچون خلیل بن احمد فراهیدی (همان، ۸۲، ۱۰۰، ۱۹۶، ۴۹۴) و ابن الاعرابی (همان، ۴۹۴)، عامه ادبا (همان، ۱۲۴)، عامه مرم (همان، ۲۳۶، ۷۸۷)، اشاره به تغییرات صرفی واژگان (همان، ۸۳، ۵۴۵، ۷۳۳، ۷۴۹) بیان انواع و انحاء استعمالات یک واژه (همان، ۴۱۱، ۷۸۱) و بهره‌گیری از روایات و استناد به اشعار از جمله دیگر روش‌های راغب در تبیین مفردات قرآنی است.

ازجمله مبانی راغب، ارجاع واژگان هم ریشه در یک ماده به اصل معنایی واحد است. راغب در معنای لغوی «أَصْل» می‌گوید: اصل هر چیز، پایه آن است که اگر دارای ارتفاع گردد و بالا آید سایر اجزای آن نیز بالا خواهد آمد.^۱ (همان)

اصل معنایی در دیدگاه راغب اصفهانی نمی‌تواند بیش از یک معنا برای مشتقات یک واژه باشد. وی هرچند به این مطلب تصریح نکرده اما رویکرد و شیوه او در ارجاع معانی متعدد واژگان به یک معنا به خوبی این مطلب را اثبات می‌کند. علاوه بر آن در موارد متعددی که ابن فارس به چند اصل معنایی برای یک واژه قائل شده، راغب تنها بر یک اصل معنایی پافشاری می‌کند که موارد آن در مقایسه نظریه راغب و ابن فارس بیان خواهد

۱. «أَصْلُ الشَّيْءِ: قَاعِدَتُهُ الَّتِي لَوْ تَوَحَّمتْ مَرْتَفَعَةً لَارْتَفَعَ بَارْتَفَاعِهِ سَائِرُهُ».

شد. نظریه راغب در اصل معنایی واحد با تعریف لغوی که از «اصل» ارائه داده همخوانی دارد؛ چرا وی اصل را پایه هر چیز دانسته و هر چیزی غالباً بر یک پایه استوار است که همان اصل و ریشه آن به حساب می‌آید.

اصل واحد همان حقیقت معنایی یگانه و یکسان و مفهوم اصیلی است که در مبدأ اشتقاق نهفته است و در همه صیغه‌های مشتق جریان دارد (مصطفوی، ۷۶). راغب اصفهانی در تبیین همه واژگانی که ذکر می‌کند در تلاش است تا با تعبیری همچون «هو فی الأصل»، «و لذلک یسمی...»، «و سُمیَ ما ... لـ...»، «لذلک قال...»، «و هو یرجع الی...»، «کل ذلک منه» و «منه...» به اصل معنایی واحد توجه دهد بی‌آنکه نامی از واژه «اصل واحد» آورده باشد؛ البته در برخی از واژگان که به اصل معنایی آن اشاره دارد، از تعبیر «أصل الـ..» بهره گرفته است به‌عنوان نمونه در معنای «أفّ» می‌گوید: «أصل الأفّ: کل مستقذر من وسخ و قلامه ظفر و ما یجری مجراها، و یقال ذلک لکل مستخف به استقذارا له» (راغب، ۷۹)؛ اصل أفّ بمعنی هر چرکی و پلیدی است، و ناخن چیده شده، و هر چیزی که بخاطر آلودگی و پلیدیش ازاله و چیده شود و گفته‌اند به هر عملی و چیزی که سبک و آلوده باشد أفّ گویند. با دقت و تتبع در امثال این موارد چنین به‌دست می‌آید که وی تنها به اصل واحد معنایی برای واژگان قائل است. راغب در برخی از موارد که به پیوند میان واژگان یک ماده برای کشف اصل معنایی واحد موفق نمی‌شود، تنها معنای آن واژه را بیان کرده و در خصوص اصل معنایی سکوت می‌کند (راغب، ۴۰۶).

۴-۱. تبیین نظریه راغب اصفهانی با مثال‌های قرآنی

با توجه به اینکه رویکرد به اصل معنایی در فهم و دریافت کامل معنای واژه مؤثر است، نمونه‌هایی از مثال‌هایی قرآنی بر مبنای نظریه راغب اصفهانی در ذیل تبیین شده است.

۴-۱-۱. واژه جدّ

راغب در تبیین معنای واژه «ج د د» می‌گوید: «الجدّ: قطع الأرض المستویة، و منه: جدّ

فی سیره یَجِدُّ جَدًّا، و كذلك جَدَّ فی أمره و أَجَدَّ: صار ذا جدٍّ، و تصور من: جَدَدْتُ الأرض: القطع المجرد، فقیل: جددت الثوب إذا قطعتہ علی وجه الإصلاح، و ثوب جدید: أصله المقطوع، ثم جعل لكل ما أحدث إنشاؤه، قال تعالى: بَلْ هُمْ فِی لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ إشارة إلى النشأة الثانية... و منه قیل للیل و النهار: الْجَدِيدَانِ... وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدْدٌ بَيْضٌ جمع جُدَّةٍ، أى: طريقة ظاهرة، من قولهم: طریق مَجْدُودٌ، أى: مسلوک مقطوع... و الْجُدُودُ و الْجَدَاءُ من الضأن: التى انقطع لبنه» (راغب، ۱۸۷-۱۸۸)؛ در ترجمه و توضیح سخن راغب در این نمونه قرآنی می‌گوییم: اصل معنایی «جد» طی کردن زمین هموار است؛ [چرا که وقتی مسیری طی می‌شود گویا از ما قبل آن قطع می‌شود]، از همان اصل معنایی است: جَدَّ فی سیره یَجِدُّ جَدًّا و همچنین: جَدَّ فی أمره. أَجَدَّ یعنی دارای جدیت شد؛ [چرا که جدیت، به شوخی گرفتن و با سستی کار کردن را قطع می‌کند]، تصور شده از جَدَدْتُ الأرض به معنای صرف قطع و طی مسافت باشد به همین جهت گفته شده: جددت الثوب زمانی اطلاق می‌شود که لباس را جهت ترمیم قطع کنند و ببرند. اصل معنایی پیراهن جدید، پیراهن قطع شده و بریده شده است، سپس برای چیز جدید به‌کار برده شده است. خداوند متعال فرمود: «بَلْ هُمْ فِی لُبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» (ق، ۱۵) که اشاره به نشأت دیگری دارد؛ [چرا که با آمدن نشأت آخرت، نشأت دنیا قطع می‌شود]... از همان اصل معنایی است که به شب و روز «جدیدان» گفته می‌شود [چرا که با آمدن هر یک از شب و روز دیگری قطع می‌شود]... در آیه «وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدْدٌ بَيْضٌ» (فاطر، ۲۷) جُدْد جمع جُدَّة به معنای راه آشکار است. از همین اصل معنایی است که گفته می‌شود: طریق مَجْدُودٌ که به معنای راه طی شده است... گوسفند جَدُودٌ و جَدَاءٌ گوسفندی است که شیر آن قطع شده باشد.

به‌خوبی روشن است که راغب در بررسی جدّ به معنای قطع تلاش است تا همه مشتقات ماده «قطع» را به اصل معنایی «بریدن» و «بریده شدن» بازگرداند و در موارد بسیاری همچون این نمونه در بازگرداندن معانی مختلف یک ماده به اصل معنایی واحد موفق بوده است.

۴-۱-۲. واژه سحَق

راغب در تبیین معنای ماده «س ح ق» می‌گوید:

«السَّحَقُ: تَفْتِيتُ الشَّيْءِ، وَ يَسْتَعْمَلُ فِي الدَّوَاءِ إِذَا فَتَّتْ ... وَ فِي الثَّوْبِ إِذَا أَخْلَقَ، يُقَالُ: أَسْحَقَ، وَ السَّحَقُ: الثَّوْبُ الْبَالِي، وَ مِنْهُ قِيلَ: أَسْحَقَ الضَّرْعُ، أَيْ: صَارَ سَحَقًا لِدَهَابِ لَبْنِهِ... وَ قِيلَ: أَبْعَدَهُ اللَّهُ وَ أَسْحَقَهُ، أَيْ: جَعَلَهُ سَحِيقًا، وَ قِيلَ: سَحَقَهُ، أَيْ جَعَلَهُ بَالِيًا، قَالَ تَعَالَى: فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (راغب، ۴۰۱)؛ سحَق به معنای کوبیدن و خرد کردن است و در خصوص کوبیدن داروها به‌کار می‌رود هنگامی که خورده شده و نرم کوبیده شود ... در مورد پیراهن کهنه سَحَقُ گفته می‌شود؛ [چرا که به دلیل استفاده زیاد از آن، گویا کوبیده و خورده شده و از بین رفته است]... از همین اصل معنایی است أَسْحَقَ الضَّرْعُ یعنی با از بین رفتن شیر [گویا شیردان کوبیده شده است]. گفته می‌شود: أَبْعَدَهُ اللَّهُ وَ أَسْحَقَهُ یعنی خدا او را دور کند و در هم بکوبد. گفته می‌شود: سَحَقَهُ یعنی آن را کهنه کرد. خداوند متعال فرمود: «فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملک، ۱۱) [به این معنا که اهل جهنم در هم کوبیده شوند]. راغب در این نمونه نیز در تلاش است تا همه معانی ماده «سحَق» را به اصل معنایی واحد، یعنی کوبیدن باز گرداند.

۴-۱-۳. واژه سکون

راغب در تبیین ماده «س ک ن» می‌گوید: «السُّكُونُ: ثُبُوتُ الشَّيْءِ بَعْدَ تَحَرُّكٍ، وَ يَسْتَعْمَلُ فِي الْإِسْطِطَانِ... السَّكَنُ: السَّكُونُ وَ مَا يُسْكَنُ إِلَيْهِ ... وَ السَّكَنُ: النَّارُ الَّتِي يَسْكُنُ بِهَا، وَ السُّكْنَى: أَنْ يَجْعَلَ لَهُ السَّكُونُ فِي دَارٍ بَغَيْرِ أَجْرَةٍ... وَ سُكَّانُ السَّفِينَةِ: مَا يَسْكُنُ بِهِ، وَ السَّكَّيْنُ سَمَى لِإِزَالَتِهِ حَرَكَةَ الْمَذْبُوحِ» (راغب، ۴۱۷)؛ سکون: ثبات هر چیز بعد از حرکت آن است که در منزل گزینی به‌کار می‌رود [چرا که منزل گزینی، ثبات بعد از حرکت است، چون کسی که خانه ندارد تا یافتن خانه، مدام در حرکت و تنقل است]، سَكَنَ به معنای سکون و آنچه بدان آرام گرفته می‌شود... سَكَنَ به معنای آتشی که به آن آرام گرفته می‌شود [چرا که وقتی مسافری از دور آتشی ببیند دلش آرام می‌شود که به جایی رسیده که حیات

و زندگی در آنجا جاری است]. سکنی به معنای اسکان دادن در منزل بدون درخواست اجاره بها است... سکان کشتی به چیزی گفته می‌شود که با آن آرام گرفته می‌شود [چرا که سکان کشتی باعث آرام گرفتن کشتی و کنترل آن و حرکت در مسیر صحیح است]. به چاقو سگین گفته می‌شود؛ چرا که حرکت قربانی را از بین برده [و آن را ساکن می‌کند]. راغب در تبیین معنای ماده سکن آن را از یک اصل معنایی یعنی سکون بعد از حرکت دانسته و در تطبیق واژگان این ماده بر این اصل معنایی موفق عمل کرده است.

۵- مقایسه دیدگاه ابن فارس و راغب در تحلیل اصل معنایی

در مقایسه و تحلیل اصل معنایی واحد در مفردات راغب و همچنین تعدد معنایی در معجم مقاییس اللغة می‌توان گفت:

ابن فارس در بسیاری از موارد که بنابر آمارگیری برخی از محققان حدود ۸۳٪ است (عباسی مقدم و دیگران، ۹۰) واژگان را دارای اصل معنایی واحد دانسته و بقیه موارد را دارای دو یا چند اصل معنایی می‌داند. این درحالی است که راغب تقریباً همه واژگان قرآنی را که مورد بررسی قرار داده، دارای اصل واحد می‌داند و در برخی از موارد که نمی‌تواند بین اصل معنایی واحد و معنای واژه مشتق از یک ماده پیوند ایجاد کند تنها معنای واژه را بیان کرده و سخنی از تعدد اصل معنایی به میان نمی‌آورد. نمونه‌هایی از کتاب معجم مقاییس اللغة ابن فارس وجود دارد که او برخلاف بقیه صاحبان لغت، به ویژه راغب اصفهانی، معتقد به چند اصل برای یک ریشه لغوی است که در ذیل برخی از آنها به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته است:

۵-۱. واژه بور

ابن فارس در ماده «ب و ر» می‌گوید: «الباء و الواو و الراء أصلان: أحدهما هَلَاکُ الشَّيْءِ و ما یَشْبِهُهُ مِنْ تَعَطُّلِهِ و خُلُوهُ، و الآخرُ ابتلاءِ الشَّيْءِ و امتحانُهُ» (ابن فارس، ۳۱۶/۱)؛ وی این ماده

را دارای دو اصل معنایی هلاک و امتحان دانسته است، حال آنکه دیگر لغویان و به‌ویژه راغب اصفهانی آن را تنها به یک اصل معنایی، یعنی «هلاک» بازمی‌گرداند (فراهیدی، ۲۸۵/۸؛ ابن سیده، ۱۲۸/۶؛ زمخشری، ۱۹۷۹م، ۵۳؛ همو، ۱۴۳؛ راغب اصفهانی، ۱۹؛ ابن منظور، ۸۶/۴؛ زبیدی، ۱۱۶/۶؛ مصطفوی، ۳۸۳/۱؛ قرشی، ۲۴۸/۱) و می‌گوید: «البوار فرط الکساد و لما کان فرط الکساد یودی الی الفساد کما قیل کسد حتی فسد عبر بالبوار عن الهلاک» (راغب اصفهانی، ۱۹)؛ «بوار» شدت کساد است و چون شدت کساد به فساد می‌انجامد چنانچه گفته می‌شود کساد شد تا آنکه فاسد شد. از بوار به هلاک تعبیر شده است.

۵-۲. واژه بغی

ابن فارس در تبیین معنای ماده «ب غ ی» چنین می‌گوید: «الباء و الغین و الیاء أصلان: أحدهما طلب الشيء، و الثاني جنس من الفساد. فمن الأول بغیت الشيء أبغیه إذا طلبته... و الأصل الثاني: قولهم بغی الجرح، إذا ترامی إلى فساد...» (ابن فارس، ۲۷۱/۱)؛ این ماده بر دو اصل دلالت دارد: ۱. طلب، همچون: بغیت الشيء أبغیه، به معنای آنکه آن چیز را طلب کردم. ۲. جنس فساد، همچون بغی الجرح؛ یعنی زخم رو به تباهی و فساد رفت.

این در حالی است که راغب در تبیین معنای این ماده می‌نویسد: «طلب تجاوز الاقتصاد فيما يتحرى، تجاوزه أم لم يتجاوزه...» (راغب، ۱۳۶)؛ طلب توأم با تجاوز از حد به عبارت دیگر: اراده و قصد تجاوز از حد یا در گذشتن از میانه‌روی حال چه عملاً تجاوز کند یا نکند.

در نگاه راغب «بغی» در معنای طلب افراط‌گونه به‌کار رفته است. با این بیان اصل دومی که ابن فارس گزارش کرده به همین اصل واحد معنایی بازمی‌گردد؛ چرا که رو به فساد و تباهی رفتن به دلیل طلب افراط‌گونه است و در مثالی که ابن فارس نقل می‌کند به این معنا خواهد بود که زخم به صورت افراطی طالب ایجاد تباهی در جسم است که البته از باب استعاره خواهد بود.

۵-۳. واژه حصد

ابن فارس در تبیین معنای ماده «ح ص د» چنین می‌گوید: «الحاء و الصاد و الدال أصلان: [أحدهما] قطع الشيء، و الآخر إحكامه. و هما متفاوتان. فالأول حصدتُ الزرع و غیره حَصَدًا ... و الأصل الآخر قولهم حَبَلٌ مُحَصَّدٌ، أى مُمرٌّ مفتول» (ابن فارس، ۷۱/۲)؛ این ماده بر دو اصل دلالت دارد: ۱. قطع چیزی. ۲. محکم کاری. این دو اصل متفاوت [و بلکه متقابل] هستند. مثال اصل اول: حصدتُ الزرع و غیره حَصَدًا یعنی زارعت یا مانند آن را درو و قطع کردم و مثال اصل دوم: حَبَلٌ مُحَصَّدٌ به معنای ریسمان محکم و پیچیده شده است.

حال آنکه راغب در تبیین معنای این ماده می‌گوید: «أصل الحصد قطع الزرع ... و منه استعیر: حَصَدَهُمُ السيف... و حبل مُحَصَّدٌ، و درع حَصْدَاءُ، و شجرة حَصْدَاءُ، كل ذلك منه...» (راغب، ۲۳۸)؛ اصل «حصد» قطع زراعت است... حَصَدَهُمُ السيف نیز از آن استعاره گرفته شده است... حبل مُحَصَّدٌ، و درع حَصْدَاءُ، و شجرة حَصْدَاءُ همگی از این اصل معنایی نشأت گرفته [و به معنای ریسمان، زره و درخت بریده و قطع شده است].

نکته قابل توجه این است که راغب برخلاف ابن فارس حبل مُحَصَّدٌ را به معنای ریسمان بریده شده می‌داند نه ریسمان محکم و به هم پیچیده، حال آنکه لغویان پیش از راغب و ابن فارس معنای مُحَصَّدٌ را در این نوع استعمالات به معنای محکم شده با پیچیدن و فتیل کردن دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۱۲/۳؛ خزاعی، ۴۶۸/۲؛ ابن درید، ۵۰۳/۱؛ ازهری، ۱۳۴/۴؛ ابن عباد، ۴۵۲/۲؛ جوهری، ۴۶۶/۲) که البته این معنا درست بوده و معنای ارائه شده توسط راغب را ناصواب می‌کند.

۵-۳-۱. دیدگاه مختار در اصل معنایی «حصد»

دیدگاه مختار در این مورد آن است که نه ابن فارس در بیان اینکه این ماده دارای دو اصل معنایی است به صواب رفته و نه راغب با آنکه به یک اصل معنایی در این ماده قائل است در تشخیص اصل معنایی آن موفق بوده است؛ چرا که به نظر می‌رسد اصل معنایی

واحد این ماده پیچیدن و محکم کردن است. توضیح مطلب آنکه هر چند حصد برای زراعت به کار برده شده اما معنای اصلی آن به اعتبار کاری است که بعد از درو کردن زراعت رخ می‌دهد و آن هم پیچدن خوشه‌های گندم توسط یک ریسمان محکم و دسته‌بندی کردن آن است. در واقع معنای حصد معادل درو کردن نیست بلکه به معنای پیچدن خوشه‌های چیده شده با ریمان است هرچند لازمه پیچیدن خوشه با ریمان، درو کردن و قطع ساقه آنها باشد، اما چون در ارتکاز ذهنی اهل لغت «حصد الزرع» به معنای قطع و چیدن بوده، برخی از آنان همچون راغب بر این شده‌اند که اصل معنای حصد قطع کردن است و برخی دیگر همچون ابن فارس علاوه بر این اصل معنایی، اصل معنایی محکم کردن را نیز افزوده‌اند. شاهد اصل معنایی مختار در این ماده علاوه بر نکته‌ی مذکور، نمونه‌های فراوانی از کاربرد این ماده است که به راغب نیز به برخی از آنها از جمله «تَحَصَّدَ الْقَوْمُ» اشاره کرده (راغب، ۲۳۸) اما نتوانسته پیوند اصل معنایی قطع کردن با این کاربرد را کشف کند، و تنها آن را به معنای قوی شدن یک گروه به پشتوانه یکدیگر دانسته است که در واقع به اصل معنایی محکم کردن بازمی‌گردد.

۵-۴. واژه ثبر

ابن فارس در تبیین معنای ماده «ث ب ر» چنین می‌گوید: «الثاء و الباء و الراء أصول ثلاثة: الأول السهولة، والثاني الهلاك، والثالث المواظبة على الشيء...» (ابن فارس، ۴۰۰/۱)؛ ثبر بر سه اصل معنایی دلالت دارد: ۱. سهولت. ۲. هلاکت. ۳. مراقبت. اما راغب می‌گوید: «الثبور الهلاك و الفساد» (راغب، ۱۷۱)؛ ثبور به معنای هلاکت و فساد است. سپس مثال‌های قرآنی که بر این معنا دلالت دارند را بیان می‌کند: «دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُوراً - لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً» (الفرقان، ۱۳-۱۴)، همچنین: «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً» (الإسراء، ۱۰۲). راغب معنای مثابر را مواظب می‌داند اما به پیوند میان آن و اصل معنایی هلاکت اشاره نمی‌کند.

۵-۵. واژه حجّ

ابن فارس در تبیین معنای ماده «ث ب ر» چنین می‌گوید: «الحاء و الجیم أصول أربعة. فالأول القصد ثم اختصَّ بهذا الاسم القصدُ إلى البيت الحرام للنُّسك... والأصل الآخر: الحِجَّة و هي السَّنة. و قد يمكن أن يُجمع هذا إلى الأصل الأول؛ لأن الحجَّ في السنة لا يكون إلا مرةً واحدة... والأصل الثالث: الحِجَّاجُ، و هو العظمُ المستدير حَوْلَ الْعَيْنِ ... والأصل الرابع: الحَجَّجَةُ النُّكُوصُ» (ابن فارس، ۲۹/۲-۳۱)؛ ماده حجّ دارای اصول معانی چهارگانه است: ۱. قصد است و سپس قصد خانه خدا به منظور انجام مناسک به این عنوان نام‌گذاری شده است. ۲. حِجَّة به معنای سال، که البته ممکن است این اصل به اصل معنایی نخست باز گردد؛ چرا که حج در سال تنها یک بار انجام می‌شود [به این معنا که در کل سال یک بار قصد می‌شود پس یک سال به اعتبار این قصد، سال نامیده می‌شود]. ۳. حِجَّاج به معنای استخوان دایره‌ای دور چشم ... ۴. حَجَّجَة به معنای شک و بازگشت از مواضع. ابن فارس اصل معنایی دوم را به اصل معنایی نخست بازمی‌گرداند؛ چرا که موفق به کشف پیوند معنایی بین این دو شده است.

راغب در تبیین معنای ماده «ح ج ج» چنین می‌گوید: «أصل الحَجِّ القصد للزيارة... الحُجَّة: الدلالة المبيِّنة لِلْمَحَجَّةِ، أي: المقصد المستقيم الذي يقتضي صحة أحد النقيضين... الْمُحَاجَّة: أن يطلب كلَّ واحد أن يردَّ الآخر عن حجَّته و محبَّته» (راغب، ۲۱۸-۲۱۹)؛ اصل حج قصد زیارت است. حُجَّت به معنای دلالت روشن برای احتیاج است که معنای آن مقصد مستقیمی است که اقتضا دارد یکی از طرفین نقیض صحیح باشد... محاجة به این معنا است که هر یک از دو طرف بخواهد و قصد نماید تا حجت و احتیاج طرف مقابل را رد کند.

راغب اصل واحد معنایی حج را قصد زیارت می‌داند، اما ابن فارس علاوه بر آنکه با اصل معنایی واحد برای این ماده موافق نیست در اصل نخست نیز آن را مطلق قصد دانسته، نه قصد زیارت، که به نظر می‌رسد این معنا صحیح‌تر است؛ چرا که نمونه‌هایی که خود راغب یاد می‌کند همگی به جز حج خانه خدا، به اصل معنایی مطلق قصد بازمی‌گردد و نه قصد زیارت.

۶- نقد دیدگاه ابن فارس در ایجاد اصل معنایی برای واژگان تک مصداق

ابن فارس در هنگام بیان اصول معنایی برخی از واژگان، برای واژگان مشتق از یک ماده که تنها بر یک مصداق قابل انطباق هستند قائل به اصل معنایی مستقل شده است. از این نوع واژگان به واژگان تک مصداق تعبیر می‌کنیم. این موارد در تسمیه برخی از اعیان خارجی به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه وی در ماده «ح س ب» سومین اصل این ماده را «حُسبان» جمع «حُسبانة» به معنای بالش کوچک می‌داند. در این نمونه واژه «حُسبان» تنها بر یک مصداق قابل انطباق است که در خارج همان بالش کوچک است و همچون واژه «حَسَبَ» و «حساب» از همین ماده نیست که دارای مصادیق متعدد باشد و در مورد افعال متعدد فاعل‌ها و مفعول‌های مختلف به کار رود. به نظر می‌رسد قرار دادن یک اصل معنایی مستقل برای چنین واژگان تک مصداق به این دلیل است که ابن فارس به پیوند معنایی بین این نوع واژگان و اصل معنایی واحد آن ماده که این واژگان از آن مشتق می‌شوند پی نبرده است، از این روی گمان برده که خود این واژگان تک معنا که غالباً بر یک عین خارجی تطبیق می‌شوند، به خودی خود یک اصل معنایی را تشکیل می‌دهند. در حالی که در همین مورد مذکور «حُسبانة» یعنی بالش کوچک را از آن روی حسبان‌ه گویند که برای سر گذاشتن یک فرد بر آن کفایت می‌کند، به این معنا که این واژه به اصل معنایی کفایت بازمی‌گردد نه آنکه خود، اصل معنایی مستقلی را تشکیل دهد.

راغب اصفهانی معنای واژگان تک مصداق را یا به اصل معنایی واحد بازمی‌گرداند یا اگر در یافتن پیوند میان واژه تک مصداق و معنای اصلی ماده موفق نبود، تنها آن واژه را معنا کرده و به اصل معنایی یا توجیه آن نمی‌پردازد تا راه برای پژوهشگران جهت یافتن پیوند میان آن واژه و اصل معنایی آن ماده باز باشد.

۷- نتایج مقاله

از مجموعه مطالب ارائه شده در این نوشتار، می‌توان بر نکات ذیل به عنوان نتایج پژوهش تأکید نمود:

۱. یکی از مهم‌ترین روش‌های فهم متون دینی به ویژه قرآن کریم، اطلاع کامل و شامل از لغت بوده و شناسایی معانی واژگان راهی برای ورود به دروازه متون اسلامی و مهمترین آن قرآن کریم است. هر یک از اهل لغت برای دستیابی به معانی واژگان از یک سلسله مبادی و پیش فرض‌های بنیادین بهره می‌گیرند تا به وسیله آن بتوانند دریافت و فهم معنای واژگان را تسهیل نمایند.

۲. در این پژوهش دو فرهنگ مهم معجم مقاییس اللغة ابن فارس و مفردات الفاظ القرآن راغب بررسی شد؛ ابن فارس و راغب هر دو در فرهنگ لغات خود از نظریه اصل معنایی بهره برده‌اند. اصل معنایی، همان معنایی است که یک واژه در همه حالات و صیغه‌ها و مشتقات آن دارا بوده و در هنگام تطوّر، آن معنای اصلی را حفظ می‌نماید. نظریه اصل معنایی با نظریه اشتقاق متفاوت بوده و از نظر رتبه متأخر از آن است.

۳. ابن فارس برای هر ماده، اصول معنایی آن را ذکر کند و مشتقات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند. ابن فارس در موارد فراوانی که برخی آن را ۸۳٪ دانسته‌اند به اصل معنایی واحد قائل شده که به نظر در این موارد موفق به کشف رابطه معنایی بین واژگان مشتق از یک ماده گردیده اما در بقیه موارد به دلیل عدم موفقیت در کشف رابطه معنایی جهت ارجاع به اصل واحد معنایی ناگزیر از ایجاد اصول معنایی شده که گاه تا پنج اصل را برای یک ماده برشمرده است.

۴. در مواردی که ابن فارس چند اصل معنایی ایجاد کرده، راغب به اصل معنایی واحد تأکید دارد و در بسیاری از موارد در کشف پیوند معنایی بین واژگان یک ماده موفق بوده است هرچند در برخی از موارد همچون «حصد» در تشخیص اصل معنایی واحد به خطا رفته است.

۵. در برخی از موارد دیدگاه راغب با ابن فارس در ارائه اصل معنایی واحد هماهنگ نیست و در برخی موارد ابن فارس در کشف اصل معنایی دقیق‌تر از راغب عمل کرده است. راغب، برخلاف ابن فارس در صورت عدم کشف پیوند معنایی میان واژگان یک ماده به جای تأسیس و ایجاد اصل معنایی دیگر، تنها به ذکر معنای آن واژه اکتفا کرده و در خصوص اصل معنایی آن یا ارجاع آن به اصل معنایی مذکور در آن ماده سکوت پیشه کرده است.

۶. در این پژوهش ایجاد اصل معنایی در مورد واژگان تک مصداق توسط ابن فارس که غالباً بر اعیان خارجی تطبیق می‌شوند مورد نقد قرار گرفته است.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. ابن جنی، الخصائص، به کوشش محمد علی نجار، بیروت: المكتبة العلمية، بی تا.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۸ م.
۴. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، بیروت: دارالکتب، بی تا.
۵. ابن عباد، صاحب، به کوشش محمد حسن آل یاسین، بیروت: کتاب العالم، ۱۴۱۴ ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
۷. احمد نژاد، امیر، بررسی روش تفسیری راغب اصفهانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴ ش.
۸. ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق.
۹. امین، عبدالله، الاشتقاق، چاپ دوم، قاهره: انتشارات المكتبة الخانجی، ۱۴۲۰ ق.
۱۰. بدیع یعقوب، امیل، موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، بی جا، بی تا، ۱۹۹۸ م.
۱۱. جبل، محمد حسن، الدلالة المحورية فی معجم مقاییس اللغة، دمشق: دارالفکر، ۲۰۰۳ م.
۱۲. حمزای، محمد رشاد، مقاییس ابن فارس و أسس المعنی، شهریه مجمع اللغة العربیة، مصر، محرم الحرام، ش ۸۲، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. خزاعی، ابوعبید قاسم بن سلام، الغریب المصنف، محمد مختار عبیدی، تونس: الموسسه الوطنیه للترجمة و التحقیق و الدراسات بیت الحکمه، ۱۹۹۰ م.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: بی تا، ۱۴۱۲ ق.
۱۶. زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۹ م.
۱۷. همو، مقدمة الادب، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش.
۱۸. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، به کوشش علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۹. زیدی، کا صد یاسر، فقه اللغة العربیة، عمان: دار الفرقان، ۲۰۰۵ م.
۲۰. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، المزهر فی علوم اللغة و أنواعها، به کوشش محمد احمد جاد المولی، علی محمد بجاوی، محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۲۱. کیا، محمد صادق، قلب در زبان عربی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش.
۲۲. طلیمات، غازی مختار، احمد بن فارس اللغوی، دمشق: دار طلاس، ۱۹۹۹ م.
۲۳. طیب حسینی، سید محمود، روش شناسی قاموس قرآن، نامه جامعه، ش ۱۲۰، اسفند ۱۳۹۵ ش.
۲۴. عباسی مقدم، مصطفی، سازجینی، مرتضی، موسوی، سید محمد، واکاوی نظریه اصل معنایی در معجم مقاییس اللغة ابن فارس و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم مصطفوی، مطالعات ادبی متون اسلامی، ش ۱۳، بهار ۱۳۹۸ ش.
۲۵. عک، خالد عبد الرحمن، اصول التفسیر و قواعد، چاپ دوم، بیروت: دار النفائس، ۱۴۰۶ ق.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: هجرت، ۱۴۱۰ ق.
۲۷. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۲۸. کوئن، بروس، مبانی جامعه شناسی، ترجمه عباسعلی توسلی و رضا فضل، چاپ سوم، تهران: سمت، ۱۳۷۳ ش.
۲۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۳۰. مودب، سید رضا، مبانی تفسیر قرآن، قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۶ ش.
۳۱. همو، مفردات قرآن؛ پژوهشی در واژه شناسی قرآن، قم: احسن الحدیث، ۱۳۷۸ ش.
۳۲. مؤیدی، حسین، فرایند ریشه یابی واژگان نهج البلاغه با تأکید بر روش ابن فارس، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قرآن و حدیث، ۱۳۹۲ ش.
۳۳. نصار، حسین، المعجم العربی نشأته و تطوره، چاپ چهارم، قاهره: دار المصر، ۱۹۸۸ م.